



مرحوم آیت الله سید حسین بدلا

امام برقله اخلاق

لحظات در کنار امام (ره) بودن، چه در درس فلسفه و چه در درس اخلاق، برای من بسیار ارزنده و خاطرات به جامانده از آنها شیرین و گواراست، اما افسوس! از آنجایی که قریب هفتاد سال از آن سنوآت می‌گذرد، برخی از جزئیات از خاطرم محو شده است، از جمله به خاطر ندارم که شاگردان محضر امام (ره) چه کسانی بودند، اما اجمالاً می‌دانم که برخی از بازاریان و اهل علم در درس امام (ره) حضور داشتند. در میان افراد شرکت‌کننده در جلسات درس امام (ره)، تعدادی از افراد شاغل در ادارات و حتی مجلس قانونگذاری آن وقت، شرکت می‌کردند و برخی از رموز و اسرار مجلس و مسائلی را که در ادارات می‌گذشت مخفیانه به امام (ره) گزارش می‌کردند و ایشان هم با جمع‌بندی آن اطلاعات، واکنشهای لازم و مقتضی را از خود بروز می‌دادند. من ادعا می‌کنم که ریشه‌های اولیه و اصلی انقلاب اسلامی توسط همان جمع و با همان افکار آبیاری شد و نشو و نمو یافت و اگر در حال حاضر هم صحبت از صدور انقلاب هست و معنویت و روح آن در حال گسترش است، به برکت شاگردان امام خمینی (ره) و پرورش یافتگان جلسات مزبور است. در واقع مرحوم امام (ره)، نخست به تهذیب نفس خویش همت گماشت و آنگاه در صدد اصلاح دیگران برآمد و خودساختگی‌اش را به دیگران سرایت داد. اگر خودساختگی امام (ره) و شاگردان دست پرورده او نبود، جمهوری اسلامی تاکنون باقی نمی‌ماند. شما مطلعید که افرادی از داخل و خارج کشور، به خیال فاسد خودشان پیشگویی می‌کردند که این نظام، با توجه به نخبگی مسئولان آن، چند صبحی بیشتر دوام نمی‌آورد، اما خوشبختانه ارکان نظام روز به روز قوی‌تر شد. این مسئله به خاطر آن است که افرادی که در طی سنوآت متمادی در شعاع شخصیت امام (ره) قرار می‌گرفتند، ناخودآگاه، جذب ایشان می‌شدند و از روحیه ایثار و فداکاری در راه هدف، مانند خود ایشان، برخوردار می‌شدند، به گونه‌ای که حاضر بودند در آن شرایط خفقان، خودشان را به آب و آتش بزنند. همان افراد، بعد از پیروزی انقلاب هم پستیهای اصلی این نظام را به دست گرفتند.

درس اخلاق حضرت امام (ره)

حضرت امام (ره) حدوداً سی و دو سال داشتند که در مدرسه فیضیه، زیر کتابخانه، درس اخلاق می‌گفتند. من در آن ایام، بیست و اندی سال داشتم و در درس اخلاق حضرت امام (ره) هم که در ضمن دروس دیگر گنجانده می‌شد، شرکت می‌کردم. در این درس، طبقات دیگر مردم، از قبیل بازاریان شرکت می‌کردند. حتی یک بار، یکی از بازاریان، جمله تکان دهنده‌ای را به زبان آورد که درس آقای خمینی، آدم درست می‌کند و من هم قصد آدم شدن دارم! این درس بین سی تا چهل شاگرد داشت. البته رژیم رضاخان از برگزاری این جلسه جلوگیری کرد، چون حضرت امام (ره) در خلال درس به طرح

مسائل روز می‌پرداختند و عملاً با رژیم در حال مبارزه بودند. خاطر هست که در یکی از جلسات فرمودند که برخی از اشخاص در حالتهای خاصی، ناگهان در وجودشان جرقه هدایت زده می‌شود. اگر بتوانند این جرقه را نگهداری کنند، به جاهایی می‌رسند. وقتی که از جلسه درس بیرون آمدند، راههای نگهداری جرقه مزبور را بیان کردند. یکی از آنها این است که انسان همیشه در همه حال، مخصوصاً از آن لحظه به بعد، ذکر و یاد خدا را در دل زنده نگه دارد و ذکر، تنها به گفتن سبحان الله و الحمد لله نیست. این خاطره را از درس اخلاق ایشان به یاد دارم.

تواضع حضرت امام (ره)

یکی از خصوصیات برجسته حضرت امام (ره) این بود که نسبت به تمام افراد، اعم از پیر و جوان و بیجه و نیز موافق و مخالف، با کمال رفق و مهربانی رفتار می‌کردند. حتی نسبت به کسانی هم که ایشان را تکفیر کرده بودند، با احترام برخورد می‌کردند. در مجالس هم سعی می‌کردند بدون تشریفات وارد شوند و به جای نشستن در صدر مجلس، در صفوف طلبه‌های معمولی بنشینند. یک بار که ایشان به منزل بنده آمدند، نوه بنده را نزد ایشان بردند و ایشان به قدری با او مهربانی کردند که هنوز در خاطر او مانده است و با آنکه بزرگسال است، گهگاه نقل می‌کند که امام (ره) در آن مقطع با من اینگونه



یک بار که در حجره مشغول امور شخصی بودم، ناگهان صدای ناله‌ای را شنیدم. فکر کردم که باز هم کسی را به زور به رودخانه آورده‌اند و دارند کتک می‌زنند. برخاستم و پنجره را باز کردم، ولی پس از کمی دقت متوجه شدم که صدای ناله، حالت دیگری دارد. وقتی بیشتر دقت کردم متوجه شدم که صدا از حجره مجاور، یعنی حجره امام (ره) می‌آید و در واقع خود امام (ره) است که مشغول ناله‌های شبانه و گریه‌و زاری به درگاه خداست. حضرت امام (ره) در محفل فاطمی در منزلشان واقع در کوچه یخچال قاضی قم، محفل روضه برقرار می‌کردند. البته جمعیت زیادی به آنجا نمی‌آمد، ولی معنویت خاصی بر مجلس حاکم بود. من هم گاهی اوقات در این محفل نورانی شرکت می‌کردم. این منزل مدتی هم در اختیار مرحوم آقای پسندیده بود و محل مراجعات مردم برای پرداخت وجوهات شرعیه محسوب می‌شد و در حال حاضر در اختیار مقام معظم رهبری است.

رفتار کرد. کارخانه آدم‌سازی امام (ره) شخصیت ساخته شده‌ای بود که هر کس با او برخورد می‌کرد، ناخودآگاه و یا از روی حس تقلید، تلاش می‌کرد امام (ره) گونه رفتار کند. فراموش نمی‌کنم که برخی از اشخاص بازاری که به امام (ره) علاقمند شده بودند، می‌گفتند که این مرد کارخانه آدم سازی دارد! هم خودساختگی ایشان از آثارشان پیدا بود و هم عبادت و خدا ترسیشان معلوم و مبرهن بود. در مورد ضعف و مساکین مدرسه، با این که خودشان از لحاظ مالی، دارای امکانات نبودند، مع الوصف تا آنجا که در توان داشتند، حتی به قیمت این که از خودشان کم بگذارند، سعی می‌کردند به دیگران کمک و اعانه کنند. هنگامی که برخی از علما، شهریه طلاب را قطع می‌کردند، امام (ره) از راههای مختلف، به برخی از طلبه‌ها که روزگار را به عسرت می‌گذراندند، کمک مالی می‌کردند. کمی بعد، آقای بروجردی وارد عرصه مرجعیت شدند و در خصوص مسئله مالی طلاب گشایشی پیدا شد. بروز این حالات و رفتارها، باعث می‌شد که افراد ناظر، اگرچه روانشناس و آینده‌نگر نباشند، در ناصیه امام (ره) آینده‌ای درخشان را ببینند.

گریه‌های شبانه امام (ره)

یک بار که در حجره مشغول امور شخصی بودم، ناگهان صدای ناله‌ای را شنیدم. فکر کردم که باز هم کسی را به زور به رودخانه آورده‌اند و دارند کتک می‌زنند. برخاستم و پنجره را باز کردم، ولی پس از کمی دقت متوجه شدم که صدای ناله، حالت دیگری دارد. وقتی بیشتر دقت کردم متوجه شدم که صدا از حجره مجاور، یعنی حجره امام (ره) می‌آید و در واقع خود امام (ره) است که مشغول ناله‌های شبانه و گریه‌و زاری به درگاه خداست. حضرت امام (ره) در محفل فاطمی در منزلشان واقع در کوچه یخچال قاضی قم، محفل روضه برقرار می‌کردند. البته جمعیت زیادی به آنجا نمی‌آمد، ولی معنویت خاصی بر مجلس حاکم بود. من هم گاهی اوقات در این محفل نورانی شرکت می‌کردم. این منزل مدتی هم در اختیار مرحوم آقای پسندیده بود و محل مراجعات مردم برای پرداخت وجوهات شرعیه محسوب می‌شد و در حال حاضر در اختیار مقام معظم رهبری است.

حضرت امام، آن تقوا و خدا ترسی را که در اجتماعات داشتند، در خلوت بین خود و خدا حفظ می‌کردند و هرگز دورنگی و دوگانگی در ایشان رؤیت نمی‌شد. یک بار که در خدمت ایشان بودم، شخصی گفت، «فلان کس، شما را کافر می‌داند.» امام (ره) با نرمش و ملایمت فرمودند، «امید است که این امر باعث حبط گناهان من شود.» و دیگر بیش از این چیزی نگفتند.



روحیه اصلاح طلبی امام (ره)

یکی دیگر از خصوصیات که از همان ابتدا در وجود حضرت امام بود، روحیه اصلاح طلبی بود. امام (ره) اصرار داشتند که حوزه باید غریب شود و ناخالصی از آن زدوده گردد. به یاد دارم که در همان سنوات سابق، یک بار در یکی از مدارس علمیه عنوان شد که طلبه‌ای تحت تأثیر افکار سعودی‌ها قرار گرفته است. این فرد ظاهراً آدم خوبی بود و در حال حاضر هم

امام (ره) و رهبری عامه

امام (ره) این توفیق را داشت که گروهها و طبقات مختلف، با ایده‌ها و عقیده‌های گوناگون را با خود همراه کند. گاهی اوقات پاره‌ای زمین‌ها و مقدمات سبب می‌شد که حتی افراد مخالف به ایشان گرایش پیدا کنند. فی‌المثل، جبهه ملی و طیف مهندسان بزرگان و حتی توده‌های با ایشان همراه شدند. گروه دیگر با آنکه روز اول به اعتقاد این که ایشان به خاطر علایق فلسفی و تدریس فلسفه، کافر شده‌اند، از ایشان رویگردان بودند، اما امام (ره) آنها را در یک اقدام متقابل، کافر لقب نداد و طرد و لعن نکرد. حتی در یک مقطع خاص، ظاهراً به نظر می‌رسید ایشان از فلسفه و کلام و حتی اصول توبه کرده‌اند و اشعاری هم در مذهب این علوم هم سرودند که البته ممکن است اسم‌های دیگری داشته باشد که من از آن غافلم، ولی آنچه مسلم است این است که همین شایعه توبه، باعث شد که بسیاری از گروهها به ایشان بپیوندند و توان خود را روی قدرت و توان امام (ره) بگذارند. این مجموع قدرتهای ضد سلطنتی بود که توانست رژیم ریش‌دار را متزلزل و ساقط کند. من معتقدم که امام (ره)، در وهله اول یک مؤمن بود و مؤمن هم طبق آن حدیث شریف، «ینظر بنور الله» است. امام (ره) در جایی که لازم بود و شرایط اقتضا می‌کرد، یک سازشکار بود و در مقطع دیگر که چندان نیازی به اتحاد نبود، قاطع عمل می‌کرد و کوتاه نمی‌آمد، اما همواره به نظر می‌رسید که یک نور الهی جلوی پای او را روشن می‌کرد، لذا با نوعی آمادگی قبلی به پیشواز حوادث می‌رفت.

حلقه درس امام (ره)، بهترین درس حوزه علمیه

حلقه درس امام خمینی، اولین و بهترین درسی است که بعد از درس آقای بروجردی در حوزه علمیه قم تشکیل می‌شد. حتی در اواخر حیات مرحوم آقای بروجردی، درس آن مرحوم حالت تشریفاتی به خود گرفته بود و لذا درسی که از بعد علمی در مرتبه بالایی بود و استفاده کاملی از آن می‌شد، درس حضرت امام بود. در همان ایام، همچنانکه نگارش تقریرات درس آقای بروجردی مرسوم بود، درس آقای خمینی را هم شاگردان ایشان شروع کردند. امام خمینی شیوایش این نبود که بخواهد مثل برخی از علما، خودی نشان دهد و فی‌المثل در قسمت بیرونی منزل آقای بروجردی، در ردیف آقایان علمای بنشیند یا خود را به گونه‌ای عرضه کند که افراد برای رفع رجوع کارهایشان به ایشان مراجعه کنند. خود ایشان می‌فرمود، «فرض کنید که در آنجا صد نفر نشسته باشند و من با حضور خودم، عدد افراد را به صد و یک نفر برسانم، این چه ارزشی دارد؟ مهم این است که من می‌خواستم آقای بروجردی مرجع شوند و شدند.»

مقام علمی حضرت امام (ره)

امام (ره) در زمانی که به تدریس فلسفه اشتغال داشتند، یک استاد مرز بودند، به نحوی که بسیاری از فیلسوفان امروز، شاگرد ایشان بودند، حتی بعد فلسفی امام (ره) را بر ابعاد فقهی و اصولی ایشان غلبه

این من هستم که جزا می‌بینم؛ چه خوب و چه بد. و این که می‌گویم «من»، منظور ذات و اجزایی نیست که، هم اینک پیکر مرا تشکیل داده شده است؛ زیرا این ذرات پیوسته در حال تعویض و تبدیل است. وقتی که من طفلی بودم فرضاً شش ماهه، بدنم از اجزا و ذرات دیگری تشکیل شده بود و از آن زمان تاکنون در واقع تمام اجزای وجود من تغییر یافته است، ولی من همچنان همان روح الله فرزند مصطفی

خیمینی هستم. این همان حرکت جوهری است و تاقیامت هم ادامه دارد و حشر و نشر هم با همین هیکل و بدن خواهد بود. «با این عقیده عدّه زیادی از علما مخالف بودند، ولی امام (ره) بر مواضع خود اصرار داشتند، لذا بحثها و جدلهای بسیاری در این خصوص در گرفت.»

در آن سنوات، رفیقی داشتم که گاهی اوقات به مدرسه دارالشفاء می‌آمد. او با آنکه اهل علم، بزرگوار و بزرگ‌زاده بود، اما با حضرت امام به لحاظ عنایت ایشان به فلسفه مخالف بود. این فرد، در شمار کسانی بود که معروف بود مشغول مولوی را با انبر بلند می‌کند تا آلوده نشود. او هر بار وارد مدرسه دارالشفاء می‌شد، تا نزدیک حجره من می‌آمد، ولی جلوتر نمی‌رفت و می‌گفت، «دیگر جلوتر نمی‌توانم بروم!» وقتی جلوی ایوان من می‌نشست، پشتش را به سمت حجره امام (ره) می‌کرد و علناً حکم به تنجیس و تکفیر امام (ره) می‌داد. وقتی به حضرت امام ماجرا را گفتم، فرمودند، «امیدوارم که صحبت‌های این شیخ، کفاره گناهان من محسوب شود.» بعد امام (ره) خطاب به من گفتند:

با شیخ بگو که راه ما باطل باشد

بر حق تو لیخند زنده باطل ما!

بعد از رحلت امام (ره) وقتی که دیوان اشعار ایشان به دستم رسید، دیدم که در آنجا هم این بیت آمده است. این فرد البته دارای خاندان بزرگی بود که در میان اعیان آنها، افراد فاضلی هم قرار داشتند. یکی از خصوصیات این فرد که مورد توجه من بود، نشستن او در کنار مرحوم آقای بروجردی بود. او هر بار وارد مجلسی می‌شد که آقای بروجردی در آن جلسه حضور داشت، مقید بود که خود را به کنار آقای بروجردی برساند و آنجا بنشیند. اشخاص دیگر هم تقریباً به این مسئله خود کرده بودند و می‌دانستند که جای خالی کنار آقای بروجردی، مختص به این فرد است. برعکس ایشان، حضرت امام بود که پس از ورود به مجالس، مقید نبودند که در صف علما و بزرگان قرار گیرند و در میان طلایی که در وسط مجلس نشسته بودند، می‌نشستند، در حالی که مرحوم امام از همان ایام به لحاظ جنبه‌های علمی و اخلاقی مورد توجه بودند. البته آقای بروجردی هم مخالف با نشستن آن فرد در کنار خود نبودند و دلیلش هم این بود که مایل نبودند مقامات دولتی در جوار ایشان بنشینند. حتی یک بار به خود من گفتند، «فانی! اینجا پهلوی من بنشین که من بشین که افراد غریبه و مقامات دولتی خیال نکنند اینجا خالی است و بیایند بنشینند.» به هر تقدیر، حضرت امام هم زیر فشار افکار و سلیقه‌های مخالف قرار داشتند و گهگاه که من خدمت ایشان می‌رسیدم، اشاراتی به این فشارها می‌نمودند، ضمن اینکه بر افکار و آرای فلسفی خود پای می‌فشردند.

به هر حال، آن دوست ما پشت به حجره حضرت امام می‌نشست و حتی موقع خروج از مدرسه، سعی می‌کرد از سمتی حرکت کند که مقابل حجره امام (ره) نباشد. خود حضرت امام هم در یکی از مطالبی که بعد از پیروزی انقلاب نوشتند، به خاطرات آن سنوات اشاره کردند و حتی عنوان نمودند که در مدرسه، به دلیل این که فلسفه تدریس می‌کردم، بعضی‌ها مقید بودند که کوزه‌ای را که پسر، مصطفی، از آن آب خورده بود، آب بکشند! البته من به چشم خود مشاهده ننمودم که متکران فلسفه با امام (ره) و فرزند او چنین معامله‌ای کنند و تنها موردی که از تکفیر و تنجیس امام (ره) به خاطر دارم، همین فردی است که پشت به حجره امام (ره) می‌کرد. باز هم یادآوری می‌کنم که علاقمندان به فلسفه، همچون امام (ره) با تبعات تحصیل فلسفه همچون درویشی و صوفیگری، موافق

داشت. با همه این احوال، وقتی که تدریس فقه و اصول را آغاز کردند، دریای فقاقت و اصول را به روی مشتاقان خود گشودند و در تمام این رشته‌ها آثار مکتوبی را از خود به جای گذاشتند. از جمله شاگردان امام (ره)، آقای فاضل لنکرانی بود که در کل عمر بازرگانی داشته‌اند و ضمن درک محضر عالم بزرگی همچون آقای بروجردی و نوشتن تقریرات ایشان، از ارادتمندان حضرت امام هم به حساب می‌آمدند و این ارادت در حدی بود که وقتی امام (ره) را دستگیر و تبعید کردند، جلسه مدرسین حوزه علمیه قم تشکیل می‌شد. این جلسات عمدتاً به اهتمام آقای فاضل تشکیل می‌شدند و منشأ برکتی نیز گردیدند.

درس فلسفه حضرت امام (ره)

من در دوران تحصیل، همیشه راغب بودم که دارای افکاری همه جانبه باشم. در این راستا به فلسفه هم علاقمند شدم، در حالی که در آن دوران، فلسفه و تحصیل آن، امری نامطلوب و محکوم به کفر و فساد بود. ضمن اینکه می‌گفتند فلسفه قدیم منسوخ شده و در دنیای امروز خریدار ندارد. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم در خصوص تدریس فلسفه در حوزه مخالفتی نداشتند و تنها ترسشان این بود که حوزه علمیه قم صرفاً فلسفی و پای برخی از پیروان منحرف مکتب عرفان و تصوف به حوزه کشیده شود، لذا از رسمیت یافتن کلاسهای عرفان و فلسفه بیم داشتند.

وقتی حضرت امام در مدرسه دارالشفاء فلسفه می‌گفتند، حدود



امام خمینی شیوایش این نبود که بخواهد مثل برخی از علما، خودی نشان دهد و فی‌المثل در قسمت بیرونی منزل آقای بروجردی، در ردیف آقایان علما بنشیند یا خود را به گونه‌ای عرضه کند که افراد برای رفع رجوع کارهایشان به ایشان مراجعه کنند. خود ایشان می‌فرمود، «فرض کنید که در آنجا صد نفر نشسته باشند و من با حضور خودم، عدد افراد را به صد و یک نفر برسانم، این چه ارزشی دارد؟ مهم این است که من می‌خواستم آقای بروجردی مرجع شوند و شدند»



هشتاد نفر شاگرد داشتند و اتاق محل تدریس، مملو از طلبه می‌شد. من در آن سنوات در مدرسه دارالشفاء اسکان داشتم و حجره‌ام، بین مدرسه امام (ره) و حجره آن مرحوم قرار داشت. امام (ره) در مدرسی واقع در جوار حجره من، فلسفه تدریس می‌کردند و من در درس ایشان حاضر می‌شدم. مرحوم امام (ره) بر اساس کتاب خاصی تدریس نمی‌کردند و هر چه بود، یادداشت و جزوه و مانند آن بود. یک روز وقتی بحث به «حرکت جوهری» رسید، جنجال زیادی بر پا شد و بحث طولانی گردید؛ چون این میبحث، از نظر برخی از افراد محکوم بود و حرکت جوهری مورد پذیرش آنان نبود. من در آن ایام از ایشان در این مورد، توضیح خواستم و جوابی قانع کننده دریافت کردم. در باب حرکت جوهری، می‌فرمودند، «وقتی قیامت برپا شود،



نیوده‌اند و امام (ره) به صراحت در اشعار خود می‌فرمایند، «در حلقه درویش ندیدم صفایی!» امام (ره) پس از آنکه یکسره با فلسفه و عرفان وداع گفتند، برنامه درس و بحث خود را در سطح فقه و اصول خلاصه کردند. البته با اصول میانه خوبی نداشتند و آن را هم کنار گذاشتند و تنها به فقه پرداختند. در اشعاری که از ایشان به جا مانده، همچنانکه بیشتر عرض کردم، انتقاد ایشان متوجه تمام شاخه‌های علوم است و فقه مستثنی نیست. ایشان سروده‌اند:

از درس و بحث مدرسه‌ام حاصلی نشد
کی می‌توان رسید به دریا از این سراب؟
کناره‌گیری حضرت امام از فلسفه
سراجام حضرت امام از این میباحثات و مجادلات خسته شدند و فلسفه را کنار گذاشتند، به گونه‌ای که برخی تعبیرشان این بود که ایشان از فلسفه توبه کرده‌اند. واقعیت را خدا می‌داند، ولی آنچه مسلم است این است که ایشان دیگر فلسفه تدریس نکردند و حتی به سرودن اشعاری دست زدند که متضمن مخالفت ایشان با فلسفه و عرفان بود. این اشعار در حال حاضر در دیوان آن مرحوم، موجود است. از جمله می‌فرمایند:

طوهار حکیم و فیلسوف و عارف
فریادکنان و پای‌کوبان بدریم
و نیز:
با صوفی و با عارف و درویش بجنگیم
پر خاشاک فلسفه و علم کلامیم

البته ممکن است این ابیات، تأویلات خاصی داشته باشد، ضمن اینکه بعید است منظور حضرت امام عرفان حقیقی باشد. شاهدش این است که در ابیات دیگری فرموده‌اند که حقیقت عرفان و مبانی آن با آنچه در عالم تصوف و عرفان دیده می‌شود و دامنه‌اش تنها ظواهر برخی از صوفیان یا عارفان را در برمی‌گیرد و راهی به باطن می‌نماید، متفاوت است. از سوی دیگر، امام (ره) در پیام معروف خود به گویا چاف، رئیس جمهور شوروی سابق و پیروان مذهب کمونیست را به کنایه‌هایی چون محی الدین عربی، حواله داده بودند. پس بهتر است کلاممان را اینگونه تصحیح کنیم که کناره‌گیری حضرت امام در واقع از ظواهر عرفان و اصطلاحات و الفاظ آن بود و نه واقعیت عرفان و فلسفه و علم کلام. اگر اینگونه با قضیه برخورد کنیم، خواهیم دید که نوعاً بزرگان ما در مراحل تکاملی شخصیت و روح خویش، به این مرحله از کناره‌گیری می‌رسند. برای نمونه شیخ بهایی به جایی می‌رسد که در آن مثنوی معروف خود می‌گوید:

علم رسمی سر به سر قیل است و قال
نه از او کیفیت حاصل نه حال!

اقتدای مرحوم آقای خوانساری به حضرت امام (ره)
مرحوم آقای خوانساری وقتی در فیضیه نماز می‌خواندند، یکی از افرادی که به ایشان اقتدا می‌کرد، حضرت امام بود. گاهی آقای خوانساری شاید به عمد تأخیر می‌کردند تا مردم، حضرت امام را جلو بیندازند، بعد ایشان می‌آمدند و اقتدا می‌کردند.

خاطراتی از حضرت امام (ره)
امام خمینی از ابتدای زندگانشان در شمار کسانی بودند که از یک زندگی متوسط و حتی پایین تر از آن برخوردار بودند. وقتی مرحوم شیخ عبدالکریم به قم تشریف آوردند، علمای بزرگی از تهران به ایشان ملحق شدند تا حوزه علمیه را به عزم مقابله و جبهه‌گیری در برابر فساد، تأسیس کنند. یکی از این اشخاص، حاج میرزا محمد تقی بود که من با ایشان از تهران آشنایی داشتم.

در همان روز به صورتی کاملاً خاص و غیر عادی، صحبت از ازدواج سیدی به نام آقا روح‌الله اهل روستایی به نام خمین ساکن دارالشفای شبیه آقا میرزا محمد تقی که از علمای بزرگ تهران بود، مطرح شد. برخی معتقد بودند که در ازدواج مذکور، رعایت تناسب نشده است و حتی در ابتدا بعدی می‌دانستند که آقای تقی زیر بار بروند،

اما افرادی که دقیق تر به قضیه نگاه می‌کردند نظر دیگری داشتند.

مرحوم آقای خوانساری وقتی در فیضیه نماز می‌خواندند، یکی از افرادی که به ایشان اقتدا می‌کرد، حضرت امام بود. گاهی آقای خوانساری شاید به عمد تأخیر می‌کردند تا مردم، حضرت امام را جلو بیندازند، بعد ایشان می‌آمدند و اقتدا می‌کردند

در این میان خبر رسید که وصلت سر گرفته و کار به پایان رسیده است. در کل، نشانه‌های متعددی وجود داشت که دلالت می‌کرد زندگانی امام خمینی، عادی، بلکه پایین تر از عادی است. طلبه‌ای که بعدها منشأ آن همه اثرات بزرگ در سطح کشور، بلکه جهان شد، در حجره خشت و گلی شماره هفت مدرسه دارالشفای گذران زندگی می‌کرد و در جوار ایشان در حجره شماره هشت، بنده اسکان داشتم. وقتی ایشان متاهل شدند، منزلی اختیار کردند. حجره ایشان بیشتر محل تجمع علما و فضایی تهرانی از جمله حاج میرزا محمد علی ادیب تهرانی بود. در آن ایام رسم بر این بود که باید در هر حجره به اصطلاح «شب خواب» باشند و خاطرهم هست که در مقطعی که مرحوم امام به منزل نمی‌رفتند، ایشان و آقا سید جواد زندی در حجره شماره هفت می‌ماندند.

مرجعیت حضرت امام (ره)
بعد از فوت آقای بروجردی، دو نفر از علما با رسمیت همه جانبه برای

مرجعیت عامه معرفی شدند؛ یکی آقای گلپایگانی و دیگری آقای شریعتمداری. مدرسین حوزه هم این دورا مطرح نمودند و مرحوم آقای بهبهانی هم مکرراً برای جا انداختن قضیه به قم می‌آمدند. امام (ره) با آنکه دارای مقدماتی بودند، در این خصوص مطرح نشدند. شاید یک وجهش این بود که ایشان نماز جماعت نداشتند، در حالی که آقای گلپایگانی، صبحها در مسجد بالاسر، اقامه نماز جماعت داشتند و آقای شریعتمداری هم به جای آقای صدر در مسجد موزه نماز می‌خواندند که البته بعداً هم این سمت را به آقای صدر واگذار کردند. به هر حال، امام (ره) از یکی از شرایط عمده مرجعیت داشتن عنوان امامت جماعت بود، محروم بودند؛ با این که ایشان مدرس بزرگی محسوب می‌شدند و شاگردان فاضلی را تربیت کرده بودند و معمولاً طلاب، رغبت خاصی برای شرکت در درس ایشان داشتند.

وقت که برای شرکت در یکی از مراسم یادبود مرحوم آقای بروجردی، به قم آمد، در کنار من نشست. نمی‌دانم امینی بود یا اقبال. از من راجع به وضع حوزه، سئوالاتی کرد. من گفتم، «از نظر استادی اگر بخواهید، در حال حاضر آقای خمینی مطرح هستند، اما از جهت مرجعیت، دو نفر را برای این منظور معرفی کرده‌اند: یکی آقای گلپایگانی و دیگری آقای شریعتمداری.» من به عمد، نام آقای گلپایگانی را مقدم داشتم و نخست وزیر هم متوجه این تقدم اولویت شد. بعد از ترک مجلس مزبور، نخست‌وزیر وقت به عنوان سرکنشی به منازل

علمایی که کاندیدای مرجعیت بودند، رهسپار خانه آنها شد. ما احتمال نمی‌دادیم که به منزل آقای خمینی هم برود، ولی خبر رسید که کوچه‌های منتهی به منزل امام (ره) را برای ورود نخست‌وزیر، آب و جارو می‌کنند. رفتن نخست‌وزیر به محضر امام (ره)، اولین کار سیاسی اجتماعی بود که از امام (ره) دیده شد. در واقع، توضیحاتی که من در مجلس هفتم یا چهلم آقای بروجردی به نخست‌وزیر دادم، سبب ساز این امر شد و به دنبال آن، امام (ره) هم در شمار نامزدهای متصدی مرجعیت درآمدند.

البته جریانهای دیگری هم، یکی پس از دیگری دست به دست هم دادند و طلبه‌ای که وصلت او با دختر فلان عالم تهرانی، موجب شگفتی شده بود، به یمن وسیله‌سازی خدا به جایی رسید که در رأس هرم مرجعیت قرار گرفتند. مدتی بعد به دنبال قضیه کاپیتولاسیون که از سوی محمدرضا مطرح شد، حضرت امام با مخالفت رسمی خود، به اشتها سیاسی رسیدند. امام (ره) وکلای مجلس را بازخواست کردند و به دلیل نقوذ کلمه و قدرت علمی، توانستند به موفقیت‌هایی در مقام معارضه و مبارزه با رژیم چند صد ساله نایل شوند. امام (ره) خود هرگز برای کسب عنوان مرجعیت، پیشدستی نکردند و حتی سعی می‌کردند خود را از این میدان دور نگه دارند. ایشان بر خلاف آنچه برخی‌ها ممکن است برداشت کنند، قصد اعراض از آقای بروجردی را نداشتند و در توجیه این که چرا خود را عرضه نمی‌کنند، فرمودند، «من همواره علاقمند به وحدت قطب مرجعیت بوده‌ام که خوشبختانه با مطرح شدن آقای بروجردی به این آرزو رسیدم و در حال حاضر کارهای شخصی‌ام، از قبیل درس و بحث، بیش از این ارزش دارد که بخواهم در بیرونی منزل آقای بروجردی بنشینم و به عنوان ملازم رکاب ایشان و جنبه‌های دیگری که ضرورت چندانی ندارد، عمرم را صرف کنم.» با توجه به این سخنان، به نظر می‌رسد که امام (ره) خود در پی کسب عزت نبودند، بلکه این عزت بود که در پی ایشان بود و همچون جدش، علی بن ابیطالب (ع)، کسی نبود که خلافت او را تزئین کند، بلکه او مایه تزئین خلافت بود. لذا همه چیز، حتی توطئه دشمنان و مخالفان به عظمت امام (ره) افزود. دستگیریهایی و تبعیدها، یکی پس از دیگری برای امام (ره) ایجاد مشکل کرد، اما او را متوقف نمود و به نفع امام (ره) تمام شد.